أل

تفسير المفردات

و المراد بالمفردات

ص: تفسير به معنای بیان معانی حقیقی و در بعضی موارد معانی مجازیِ (به علت کثرت استعمال) مفردات است

على ثلاثة أوجه

أحدها: أن تكون اسماً موصولاً

بمعنى{الّذي}و فروعه

ص: الذی، در اسماء موصولِ مختصّ، اصل است زیرا اصل در تذکیر و افراد است و فروع آن تثنیه و جمع و مذکر و مؤنث است، بنابراین همانند موصولهای مشترک (مَن، ما، ذو، ماذا، من ذا، ایّ) است

و هي الداخلة على

انواعِ صله‌ی آن

خ: ذهب المازنیّ الی انّ اللام حرف موصول لا اسم موصول، کما فی سائر الاسماء الجامدهٔ نحو الرجل و الفرس، و ذهب الاخفش الی انها حرف تعریف، و احتج کل منهما بأن العامل یتخطّاها و رأی الزمخشری أنها منقوصهٔ من الذی و اخواتها اما الجمهور فرأیهم أنها اسم موصول بمعنی الذی و فروعه و ذکروا أنّ الدلیل علی اسمیتها رجوع الضمیر الیها فی السعهٔ، نحو الممرور به زید، و الضاربها زیدٌ هندٌ و نحو: القائم عندک زید، أی الذی قام، و یکون فی المؤنث بمعنی التی، نحو: القائمهٔ عندک هند، و لابد لها من صلهٔ. و عرض ابن یعیش آراء العلماء، ثم ذهب الی أن الصواب أنها حرف و لیست اسما؛ لانها لو کانت اسما لکان لها موضع من الاعراب و لا خلاف أنها لا موضع لها من الاعراب، و عند الرضی ما یصلح للرد علی ابن یعیش ففی شرح الکافیه ۲/۳۸: و کان حق الاعراب أن یکون علی الموصول...، فلما کانت اللام الاسمیهٔ فی صورهٔ اللام الحرفیهٔ نُقل اعرابها الی صلتها عاریهٔ، کما فی {إلا}الکائنهٔ بمعنی غیر...، فقلت جاءنی الضارب، و رأیت الضارب و مررت بالضارب

و ربمّا وصلت بـ

اسمي الفاعل و المفعول

كقول أميرالمؤمنين (عليه السلام): لعن الله الآمرين بالمعروف التاركين له، والناهين عن المنكر العاملين به

قيل: و الصفات المشبهة

و ليس بشيء لأن الصفة المشبهة للثبوت فلا تُؤوَّل بالفعل، و لهذا كانت الداخلة على اسم التفضيل ليست موصولة باتفاق

ص: زیرا اصل در صله، جمله فعلیه است و اسم فاعل و مفعول چون شبیه فعل مضارع معلوم و مجهول هستند تأویل به این دو فعل برده شده صله واقع می‌شوند، ولی صفت مشبّهه را نمی‌توان تأویل به فعل برد، زیرا فعل دلالت بر حدوث فعل توسط فاعلش را دارد، و صفت مشبّهه دلالت بر ثبوت صفت برای صاحبش می‌کند و شیء ثبوتی را نمی‌توان تأویل به حدوثی برد، به همین علت است که نحویین اجماع دارند که أفعل تفضیل نمی‌تواند صله واقع شود، چون تأویل به فعل برده نمی‌شود، زیرا اوّلا: معنای زیادت و افضلیت در آن أخذ شده که در فعل نیست. و ثانیا: همانند فعل نمی‌تواند اسم ظاهر، فاعل آن گردد إلّا در مسأله کحل

ظرف

كقوله
من لا يزالُ شاكرا على المَعَه
فَهْوَ حَرٍ بِعَيْشَةٍ ذاتِ سَعَه

کسی که پیوسته سپاس‌گزار بر چیزی است که با اوست و دارای آن است پس او سزاوار زندگی دارای وسعت و آسایش است

جملة اسمية

كقوله
من القوم الرسولُ الله منهم
لهم دانت رقابُ بني مَعَدٍّ

او از قومی است که پیامبر خدا از آنان است و گردن‌های فرزندان معد به خاطر آنان فرو آمده است

خ: قائل البیت غیر معروف و المراد بالقوم هنا بنوهاشم او قریش، دان: خضعت و أطاعت، معدّ: أبو العرب و هو ابن عدنان و موضع الشاهد: الرسول، أی الذی رسول الله منهم و من النحویین من ،جعل {ال} زائدهٔ فی {الرسول} لام موصولهٔ. قال الدمامینی: و لا یقال یحتمل کون {ال}هنا زائده فتکون الجملهٔ فی محل جر صفهٔ للقوم، لأن {ال}فیه جنسیهٔ، فمدخولها نکرهٔ فی المعنی او فی محل نصب علی الحال نظراً الی صورهٔ التعریف؛ لأنا نقول: القوم الذین رسول الله منهم معینون معهودون، فالظاهر فی إرادهٔ العهد و الاصل عدم الزیادهٔ، فالظاهر أنها موصولهٔ کما قال المصنف

[جملة] فعلية فعلها مضارع

كقول الفرزدق
ما أنتَ بِالْحَكَمِ التُرْضَى حكومَتُه
و لا الأصيل و لا ذي الرأي و الجَدَل

تو نیستی داور و قاضی که قضاوت او مورد رضایت باشد و نیستی تو انسانی اصیل و صاحب رأی و لایق سخن و گفتگو

و الجميع خاص بالشعر، خلافاً للأخفش و ابن مالك في الأخير

ص: به نظر اخفش دخول {ال}موصوله در هر سه مورد در نثر نیز جایز است اما ابن مالک قائل است فقط در مورد فعل مضارع در نثر نیز جایز است

الثاني: أن تكون حرف تعريف

الوجه الثّالث: أن تكون زائدة و هي نوعان

تنبيه : تدريب للمتعلم

مسألة : نيابة{أل}عن الضمير المضاف إليه

تفسير المفردات

و المراد بالمفردات

ص: تفسیر به معنای بیان معانی حقیقی و در بعضی موارد معانی مجازیِ (به علت کثرت استعمال) مفردات است

أل

- تفسير المفردات
- على ثلاثة أوجه
  - أحدها: أن تكون اسماً موصولاً
  - الثاني: أن تكون حرف تعريف
    - فالعهدية
      - إمّا أن يكون مصحوبها
        - معهوداً ذكرياً
          - نحو: فيها مِصباحٌ، المصباحُ في زُجاجَة، الزُّجاجةُ كَأنَّها كَوْكبٌ دُرّيٌّ (النور/٣٥) و عِرْفُ هذه: أن يَسُدَّ الضمير مسدَّها مع مصحوبها
            - خ: عِبْرَةُ: أی علامهٔ هذه
            - ص: ملاک این نوع {ال} این است که بتوان به جای آن و مدخولش، ضمیر قرار داد بدون اینکه خللی در کلام ایجاد شود
        - أو معهوداً ذهنيّا
          - نحو: إذ يُبايِعُونَكَ تَحْتَ الشَّجَرَةِ (الفتح/١٨)
            - ص: هم خداوند (متکلم) و هم مخاطبین می‌دانند آن درختی که در زیر آن بیعت واقع شد کدام است و آن شجره سمره بود که در تحت آن بیعت رضوان واقع شد
            - خ: المراد بالذهنی ما یعرفه المتکلم و المخاطب و هو معهود بینهما و لکنه لم یتقدم له ذکر أصلا و لم یکن عند التکلّم حاضراً
        - أو معهوداً حضورياً
          - نحو: اليَومَ أكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُم (المائدة/٣)
            - خ: هو ما یعرفه المتکلم و المخاطب و هو حاضر عند المتکلم
            - ص: منظور از الیوم همان روز حاضر در زمان نزول بوده که روز غدیر است
    - و الجنسيّة
      - إمّا لاستغراق الأفراد
        - و هي الّتي تخلفها{كلّ}حقيقةً
          - ص: نشانه آن این است که بتوان کلمه {کلّ} را حقیقتا به جایش گذاشت و مَجاز نیز نباشد، علامت دیگر که در متن نیست، صحیح بودنِ مستثنی منه قرارگرفتن آن است زیرا مستثنی منه همواره عامّ است
        - نحو: إنَّ الإنْسان لَفِي خُسرٍ إلاّ الّذينَ امَنوا (العصر/٢و٣)
          - خ: أی استغراقاً حقیقیاً او عرفیاً نحو: جمع الامیر الصاغهٔ (زرگرها) أی صاغهٔ مملکته او بلده. و فی الجنی الدانی۶/۱۹۴: و الجنسیهٔ قسمان: احدهما حقیقی و هی التی ترد لشمول أفراد الجنس
      - أو لاستغراق خصائص الأفراد
        - خ: فی همع الهوامع ۱/۲۷۵: مبالغهٔ فی المدح او الذم، و فی حاشیهٔ الدسوقی ۱/۵۳: أی لاستغراق الافراد من جههٔ خصائصها، أی و لو واحدهٔ کالعلم کأنّه لا أفراد غیر المخاطب فیه العلم تنزیلاً لعِلْم غیره منزلهٔ العدم
        - و هي الّتي تخلفها{كلّ}مَجازاً
          - خ: فی الجنی الدانی ۶/۱۹۴: مجازی و هی التی ترد لشمول خصائص الجنس علی سبیل المبالغهٔ و یقال لها التی للکمال (ال کمالیه)
        - نحو: زيد الرجل علماً، أي: الكامل في هذه الصفة
          - خ: أی هو کلُّ رجلٍ باعتبار العِلم (و این مَجاز است زیرا زید ولو به اعتبار علمش، تمامِ مردان نیست)
        - و نحو: ذالک الکتاب لا ریب فیه هدی للمتقین (بقره/٢)(مثال از مغنی اللبیب)
          - خ: فی حاشیهٔ الدسوقی ۱/۵۳: أی الکتاب الکامل فی الهدایهٔ و کأنه کلُّ کتاب لاشتماله علی ما فیها من الهدایهٔ علی الوجه الاکمل. و ذکر الدمامینی (ص۱۰۷) أن الذی ذکره ابن هشام فی هذا القسم یصدق علی الاستغراق العُرفی نحو جمع الامیر الصاغهٔ أی صاغهٔ بلده و او صاغهٔ مملکته فإن کلاً تخلف الاداهٔ فی بتجوز(مجازاً) و لیس لشمول الخصائص بل لشمول بعض ما یصلح له اللفظ و هو صاغهٔ بلد الامیر و مملکته دون من عداهم
      - أو لتعريف الماهية
        - و هي التي لاتخلفها{كلّ}لا حقيقةً و لا مجازاً
          - ص: در این قسم نظر به صِرف ماهیت است و به اَفراد و صفات توجّهی نیست
        - نحو
          - قوله تعالى: وَ جَعَلْنا مِنَ المآءِ كُلّ شيءٍ حَيّ (الأنبياء/٣٠)
          - و قول الإمام الحسن المجتبى (عليه السلام): اللُّؤم، أن لا تشكر النعمة
        - تقسيمي ديگر براى {ال}
          - و بعضهم يقول في هذه: إنها لتعريف العهد، فإنّ الأجناس أُمورٌ معهودة في الأذهان متميّز بعضها عن بعض، و يقسّم المعهود إلى شخص و جنس
            - ص: بعضی مثل ابن مالک در تقسیم {ال} عهدیه می گویند: بر دو قسم است: عهد شخصی که خود سه فرد دارد(ذکری، ذهنی و حضوری) و عهد جنسی که یک فرد دارد و {ال} جنس بر دو قسم است: استغراق افراد و استغراق صفات
        - والفرق بين المعرّف بـ{أل} هذه و بين اسم الجنس النكرة [نحو رجل] هو الفرق بين المقيّد [نحو رقبة مؤمنة] و المطلق [نحو رقبة] و ذلك لأنّ
          - ذا الألف و اللام يدلّ على الماهية بقيد حضورها في الذهن
            - خ: حضورها: أی فالحضور معتبر فی المعرفهٔ فی مدلول اللفظ غیر معتبر فی النکرهٔ. دسوقی۱/۵۳
          - و اسم الجنس النكرة يدل على مطلق الماهية، لا باعتبار قيد
            - ص: {الرجل} یعنی ماهیت مرد که نزد مخاطب و متکلّم حاضر در ذهن و معلوم و متصوّر است، و {رجل} یعنی صِرف ماهیت مرد چه ماهیت آن تصور گردد و چه تصور نگردد
  - الوجه الثّالث: أن تكون زائدة و هي نوعان
- تنبيه : تدريب للمتعلم
- مسألة : نيابة{أل}عن الضمير المضاف إليه

أل

- تفسير المفردات
- على ثلاثة أوجه
  - أحدها: أن تكون اسماً موصولاً
  - الثاني: أن تكون حرف تعريف
    - خ: زائدةٌ و بناء على ذالک فهی لا تفید تعریفاً (نه لفظی نه معنوی)
    - ص: یعنی همواره بر مدخول خاص خود در استعمال وجود دارد
    - كالتي في الأسماء الموصولة على القول بأنّ تعريفها بالصلة
    - لازمة
      - و كالواقعة في الأعلام
        - بشرط مقارنتها
          - لنقلها كـ{اللاّت والعزّى}
          - أو لارتجالها كـ{السَّموأل}
        - أو لغلبتها على بعض مَن هي في الأصلِ كـ{البيت}للكعبة و{المدينة}لطَيْبة
          - و هذه في الأصل لتعريف العهد
      - جمع بندی: ال لازمه ۴ قِسم است
        - الِ داخل بر اسماء موصول: الذین
        - ال ناقله: اللات
        - ال مرتجله: السّموأل
        - ال غالبیه: البیت للکعبهٔ
    - و غير لازمة
      - ص: گاهی بر مدخول خاص خود داخل می‌شود
      - نوعان
        - كثيرة واقعة في الفصيح (لمحيه)
          - الداخلة على عَلَمٍ منقولٍ
            - مِن مجرّد
              - علم منقولی که سابقاً {ال}نداشته
            - صالحٍ لها
              - ص: قبل از نقل صلاحیتِ {ال}گرفتن را داشته باشد، بنابراین {یزید}و {یشکر}که قبل از نقل فعل بوده‌اند شرط را ندارند
            - مَلمُوحٍ أصله
              - ص: نقل از اسمی باشد که الآن هم در معنای عَلَمی، توجّهی به معنای اوّلِ آن شده باشد و این {ال}نشانه‌ی این توجّه است (النحو الوافی: ۱/ ۳۹۱)
            - كـ{حارث و عبّاس} فتقول فيهما: الحارث و العباس
              - ص: از {حارث} و {عباس} به معنای برزگر، و تندخو و ترش‌رو نقل داده شده، هرچند که الآن عَلَم هستند، لکن به معنای اوّلی آنها توجّهی است. نام آن شخص {الحارث} شده تا در آینده دهقان شود و آن دیگری، انسان شجاع و دارای تعصّب و خوی تند گردد
            - ص: نکته
              - این {ال}موجب تعریف مدخول نمی‌شود
            - و يتوقف هذا النوع على السّماع ألا ترى أنه لا يقال مثل ذلك في نحو: محمّد و أحمد؟
              - ص: هرچند نقل از اسم مفعول و افعل تفضیل داده شده‌اند و معنای اوّلی آنها هم‌اکنون مورد لحاظ است لکن عرب {ال}لمحّیه بر آن داخل نکرده
        - غيرُ كثيرة واقعة في الفصيح و هو نوعان
          - واقعة في الشعر
            - كالداخلة على قول الرشيد بن شهاب اليشكري
              رأيتك لمّا أن عرفتَ وجوهَنا
              صددتَ و طبتَ النفس يا قيس عن عمرو
              - ديدم تو را زمانی که شناختی وجود ما را، پس تسلّی داده‌ای و روی برگردانده‌ای از خون‌خواهی از قتل عمرو پس تو پاک هستی از حیث نفس ای قیس
              - ص: شاهد: دخول {ال} بر {نفس} که تمیز است و باید تمیز نکره باشد و به جهت ضرورت شعری و تصحیح قافیه {ال}گرفته
          - و واقعة في شذوذ من النثر
            - كقولهم: ادخلوا الأوّلَ فالأوّلَ
              - داخل شوید در حالی که ترتیب باید مراعات شود؛ الاول حال است و باید نکره باشد
            - ص: سماعی است
  - الوجه الثّالث: أن تكون زائدة و هي نوعان
- تنبيه : تدريب للمتعلم
- مسألة : نيابة{أل}عن الضمير المضاف إليه

أل

- تفسير المفردات
- على ثلاثة أوجه
- مسألة : نيابة{أل}عن الضمير المضاف إليه
- : تنبيه تدريب للمتعلم
  - في قول القائل
    فإن تَرْفُقي يا هندُ فالرفقُ أيمَنُ
    و إن تَخْرُقي يا هندُ فالخُرْق أشْأَمُ
    فأنتِ طَلاقٌ و الطلاقُ عَزيمةٌ
    ثلاثٌ، و مَن يَخْرَقْ أعَقُّ و أظلمُ
  - و الصواب
    - قال الكسائي
      - إن رفع{ثلاثاً}طلقت واحدة
        - لأنه قال: {أنتِ طلاق} ثمّ أخبر أنّ الطّلاق التام ثلاث
          - ص: زيرا {ال}در {الطلاق} نزد کسائی برای استغراق صفات است
      - و إن نصبها طلقت ثلاثاً
        - لأنّ معناه: أنت طالق ثلاثاً، و ما بينهما جملة معترضة
          - ص: زيرا {ثلاثا} در این صورت مفعول مطلق عددی است برای {طلاق}به تقدیر: أنت طلاقٌ طلاقاً ثلاثاً
    - ص: کسائی این حکم را با نظر به اعراب کلمه {ثلاث} گفته در حالی که باید {ال}در {الطلاق} هم مورد توجّه قرار گیرد که در این صورت در رفع و نصب {ثلاث} دو احتمال جایز است
    - أنّ كلاً من الرفع و النصب محتمل لوقوع الثلاث و لوقوع الواحدة
      - أمّا الرفع فلأنّ{أل} في الطلاق
        - إمّا لاستغراق خصائص الأفراد
          - يک طلاقه است
        - و إمّا للعهد الذكري
          - أي: و هذا الطلاق المذكور عزيمة ثلاث
            - ص: سه طلاقه است، معنا: تو ای زن طلاقی و این طلاق مذکور حتمیّت داشته و سه‌تایی است
        - و لا تكون لاستغراق الأفراد
          - لئلا يلزم الإخبار عن العام بالخاص، كما يقال: {الحيوان إنسان} و ذلك باطل؛ إذ ليس كل حيوان إنساناً و لا كل طلاق عزيمة و لا ثلاثاً
        - فعلى العهدية يقع الثلاث، و على الجنسية يقع واحدة كما قال الكسائي
      - و أمّا النصب
        - فلأنه محتمل لأن يكون على المفعول المطلق
          - و حينئذ يقتضي وقوع الطلاق الثّلاث إذ المعنى فأنت طالق ثلاثاً، ثم اعترض بينهما بقوله و الطلاق عزيمة
        - و لأن يكون حالاً من الضمير المستتر في{عزيمة}
          - و حينئذ لايلزم وقوع الثلاث؛ لأنّ المعنى: و الطلاق عزيمة إذا كان ثلاثاً
            - ص: سپس شاعر خبر به یک مطلب دیگر می‌دهد به اینکه: طلاق حتمیت دارد در حالی که سه طلاقه باشد
    - و إنّما يقع ما نواه هذا ما يقتضيه معنى هذا اللفظ مع قطع النظر عن شيء آخر
      - ص: با اینکه چهار احتمال وجود دارد، همانا طلاق آنگونه واقع می‌شود که قائل در نیت دارد و این احتمالات، مقتضای معنای شعر با بررسی نحوی و با قطع‌نظر از قرائن است
    - و أمّا الّذي أراده هذا الشاعر المعينّ فهو الثلاث
      - لقوله بعدُ
        فبيني بها أن كنتِ غير رفيقة
        و ما لامرئ بعد الثلاث مقدّمُ
        - ص: بینی: فعل امر از بینونهٔ و ضمیر {بها} راجع به {ثلاث} است و {أن کنت} محلا مجرور به لام جاره تعلیلیه مقدّر و {مقدّم} مصدر میمی است
        - پس باید جدا شوی به واسطه این سه طلاقه‌کردن؛ زیرا تو می‌بودی غیر رفیق و دشمنی برای من، و نیست برای مرد بعد از سه طلاقه‌کردن زن، مقدم شدن و مراجعه به آن زن
    - ص: نکته
      - در احتمال دوّم وجه نصب، می‌توان گفت باتوجّه به معنای {ال}دو احتمال دیگر نیز متصوّر است: اگر عهد ذکری باشد، سه طلاقه، و اگر جنسیه باشد، یک طلاقه است

ص: هارون الرشید روزی از قاضی القضات خود «ابو یوسف» درباره صیغه طلاق {أنت طلاق}که در بیت دوّم است بطور کتبی سؤال کرد که در فرض رفع و نصب {ثلاث}حکم فقهی آن چیست؟ او چون می‌دانست که این یک مسأله نحوی- فقهی است، سؤال را نزد کسائی، امام نحو کوفه و ملک النحات دربار عباسیان برد

ص: بیت اوّل: {إن} شرطیه {ترفقی} فعل مضارع مخاطب مؤنّث و فعل شرط، مجزوم به حذف نون از ماده {الرفق} یعنی مداراکردن و جمله {یا هند} معترضه بین شرط و جزاء و فاء جواب و {الرفق} مبتدأ و {أیمن} خبر و به معنای برکت و خیر است و مصرع دوّم نیز همین‌طور است؛ {الخرق} به معنای گسستن است و {أشام} به معنای نامبارک و شوم و {أنت} مبتدأ و {طلاق} که از آن اراده {طالق} شده است خبر است و این جمله اسمیه اخباریه در مقام انشاء است و با آن صیغه طلاق انشاء می‌شود واو استینافیه و {الطلاق} مبتدأ و {عزیمهٔ} خبر و به معنای حتمیّت، و {من} موصول و در محل رفع مبتدأ و {یخرق} صله آن و {أعقّ} به معنای {أشدّ عصیانا} خبر آن است و {أظلم} عطف بر {أعقّ} است

- أل
  - تفسير المفردات
  - على ثلاثة أوجه
  - تنبيه : تدريب للمتعلم
  - مسألة : نيابة{أل} عن الضمير المضاف إليه
    - أجاز الكوفيون و بعض البصريين و كثير من المتأخرين، نيابة{أل}عن الضمير المضاف إليه
      - و خرّجوا على ذلك نحو
        - قوله تعالى: و أمّا مَنْ خافَ مَقامَ ربّهِ وَ نَهَى النَّفْسَ عَنِ الهَوى فإنَّ الْجَنَّةَ هِيَ المَأوى (النازعات/۴۰و۴۱)
          - ص: مَن موصوله، مبتداست و جمله خبر به مبتدا عائدی ندارد و در اصل {مأواهُ}بوده
        - و{مررت برجلٍ حسنٍ الوجهُ} اذا رفع {الوجهُ}
          - ص: الوجهُ فاعل {حسن}بوده و در کل صفت برای رجل هستند و نیازمند عائد و در اصل {حسنٍ وجهُهُ} بوده، اگر {الوجهَ}باشد فاعل {حسن}ضمیرمستتر بوده و شاهد مثال نیست
        - و{ضرُب زيدٌ الظهرُ و البطنُ} إذا رفع {الظهر و البطن}
          - ص: {الظهر}بدل بعض از کل از {زید}بوده و نیازمند عائد است و در اصل {ضُرب زیدٌ ظهرُه}بوده، اگر {الظهرَ}باشد منصوب به نزع خافض بوده و شاهد مثال نیست
        - و المانعون يقدّرون
          - هي المأوى له
            - طبرسی(مجمع البیان: ۵/ ۴۳۵)، ابو البقاء(الإملاء: ۲/ ۲۸۱)، زجاج(إعراب القرآن: ۱/ ۳۴۶)، ابو اسحاق و شیخ طوسی(التبیان: ۱۰/ ۲۶۴) این رأی را دارند
          - و الوجه منه
          - و الظهر و البطن منه في الأمثلة
      - قيود نحات برای این مسئله
        - و قيّد ابن مالك الجواز بغير الصلة
          - ص: در جایی که ضمیر مضاف الیه، عائد در صله موصول نباشد ،زیرا عائد در صله باید قوی باشد و {ال}رابط ضعیفی است
        - و أجاز الزمخشري نيابتها عن الظاهر
          - ص: و زمخشری(الکشاف: ۱/ ۱۲۶) نیابت {ال}از اسم ظاهر را جایز دانسته زیرا او در آیه شریفه: عَلَّمَ آدَمَ الْأَسْماءَ (البقرة/۳۱) گفته در اصل {أسماء المسمّيات} بوده است
        - و [أجاز] أبوشامة [نيابتها] عن ضمير الحاضر
          - ص: ابو شامه از علمای ادب و تاریخ و قراءت و فقه
        - و المعروف من كلامهم إنّما هو التمثيل بضمير الغائب